

کور کایل شده * واورا سه برادر دیگر امیر ابراهیم و امیر عمر
 و امیر حاجی محمد بود * چون امیر شمس الدین بعد از چند
 سال حکومت کرده بجوار از دمتعال پیوست برادرش
 میر ابراهیم بجای او بمسند امارت نشست *

﴿ امیر ابراهیم بن امیر بدر ﴾

بجای برادر حاکم کور کایل شد * در زمانی که میان بدر بیک
 حاکم جزیره و برادرش ناصر بیک بر سر حکومت آنجا منازعه
 و مناقشه واقع شد بنوعی که در احوال بدر بیک بتفصیل مذکور
 شده میر ابراهیم بنابر دوستی ناصر بیک بوان رفت که از فرهاد
 پشای میر میران وان عرض تربیت نامه جهت میر ناصر گرفته
 از آنجا متوجه آستانه اقبال آشیانه ساداتان ساپان خان شود * اتفاقا
 شاه طهماسب بالشکری زیاده از قطرات امطار نواحی وان و سایر
 آن دیار را فرو گرفت و میر ابراهیم بمذموم (من بجا براسه فقد
 ربح) (۱) خواست که خود را از طرف بارگیری بیتلیس اندازد .
 طایفه قزلباش در ما بین بارگیری و ارجیش بدور رسیدند * میر
 ابراهیم بزور بازو و مردانکی خود را در میانه قلعه ارجیش انداخت
 و شاه طهماسب بنفسه متعاقب او بر سر قلعه ارجیش آمده

هذا جزء من الشطر الثاني من البيت الآتي :

فقلت للقلب تسل واسترح ومن نجی برأسه فقد ربح

فی الفور شروع در محاصره کرد * چون ایام محاصره قریب بچهار ماه امتداد یافت کار بر محصوران مضیق گشته . قرار دادند که قلعه را بطریق عهد و میثاق تسلیم شاه طهماسب نمایند که بجان امان یابند * اما امیر ابراهیم و جماعت بختی که همراه ایشان بودند بدین صلاح راضی نمی شدند * آخر الامر مردم قلعه با شاه طهماسب زبان یکی کرده در جوف اللیل موازی پا نهادند و نفر قزلباش کور آمدنی را بدرون قلعه در آورده * علی الصباخ باتفاق قزلباش تیر و تفنگ ، نیزه و شمشیر را حواله طایفه بختی کرده * امیر ابراهیم در آن دار و گیر اسیر پنجه تقدیر گشته بقتل رسید * برادر زاده اش زخمدار با پنجاه و شصت نفر دیگر گرفتار گشته بنظر شاه طهماسب در آمد * همان لحظه فرمان شاهی بنفاد پیوست که همچنان زنده پوست از سر ایشان کنند تا بدان سختی جان بجهان آفرین تسلیم کردند .

(امیر احمد بن امیر ابراهیم)

بعد از قتل پدرش بموجب منشور سلطان سلیمان خان منصب امارت کورگیل بدو مفوض شد و مدت سی سال حکومت آنجا کرده * چون میر محمد نام پسرش ناخلف ازو پیدا شد و چون بسرحد رشد و تمیز رسید در قترات میر عزیز و اولاد خان ابدال که میر احمد حمایت اولاد خان ابدال میکرد و پسرش دعایت میر عزیز می نمود بامداد و معاونت میر عزیز پدر را از امارت خلع

کرده بجای او والی کورکیل شد * و میر احمد برسم داد خواهی
متوجه درگاه سلطان مراد خان شده در راه باجن موعود فوت
کرد * ﴿ امیر محمد بن امیر احمد ﴾

بعد از خلع پدر متصدی امارت کورکیل شد * اما از عقل
و کیاست و فهم و فراست چندان بهره نداشت و چند روز بامداد
و معاونت میر عزیز اگر چه نشو و نمای نمود لکن عاقبت در
دست اولاد عمش میر عمر و میر محمد و میر محمود بقتل رسید *
﴿ امیر احمد بن امیر محمد ﴾

بعد از قتل پدر خود سال مانده بود و الحال که تاریخ هجری
در ثالث شهر رمضان سنه خمس و الف است بمعاونت امیر شرف
ابن خان ابدال راه حکومت کورکیل بدو تعلق دارد *

شعبه سیم

﴿ در ذکر امراء فنیك ﴾

ناحیه فنیك منحصر بچهار عشیرت است (۱) بجنوی (۲) شقاقی
(۳) میران (۴) کوینه * و امرای او از نسل امیر ابدال بن سلیمان
ابن خالدند * چنانچه سابقا مذکور شد که چون سلیمان بن خالد در ولایت
جزیره فوت گشت اولادش آن ولایت را در میانه خود قسمت
کردند و از آنجمله ناحیه فنیك بمیر ابدال رسید * و مدتها امیر ابدال

بمحکومت آن ناحیه قیام و اقدام نموده . چون وفات یافت حکومت آن ناحیه با اولاد و اتباع او قرار گرفت تا زمانی که ترا که آق قوینلو بر آن ولایت مستولی گشت • و در آن عصر هرج و مرج تمام در آن ولایت واقع شده حتی قریب بیک قرن آن ولایت در دست ترا که آق قوینلو بود • بعد از آنکه دولت آق قوینلو روی با انحطاط آورد و بار دیگر ولایت مورد وثیقه بتصرف وراثتشان درآمد • دیگر از آن روز کسی متعرض ولایت ایشان نشده مگر که چند روز در زمان حکومت شاه علی بیک حاکم جزیره آن ناحیه در تصرف میر محمد برادر شاه علی بیک بوده • بعد از آن باز بامداد و معاونت حکام جزیره آن ناحیه بدست وراثت او در آمده تا امروز که تاریخ هجری در سنه خمس و الفست آن ناحیه در تصرف ایشانست •

فصل بنجهر

در ذکر حکام حبس مکینا که اشتهار دارند بملکان • شعر
 بهر مدتی کردش روز کار بطرز دیگر خواند آموز کار
 سر آهنگ پیشینه آرد و آکنند نوای دیگر در جهان نو آکنند
 نقله اخبار و جمله آثار آورده اند که چون دست تسلط آل
 ایوب در تاریخ سنه اثنی و ستین و ستمایه بالکلیه از حکومت

مصر و شام کوتاه گردید و فراش قضا بساط امارت آن طبقه عالیه را از آن ولایت در نوردید و یکی از اولاد ایشان مدتی در بلده حمانحنفی بسر میبرد بعد از آن برخواسته روی توجه بجانب ماردین آورد و بخدمت حاکم آنجا رفته او را در سلك امرا و اعیان خود منخرط گردانید * و آن حاکم دوست نواز دشمن کداز از عواطف عالیه حکومت ناحیه صاور را بدو اوزانی داشت * اما آن جوان چند روز که در صاور رحل اقامت انداخت در آنجا دلگیر گشته روی بجانب رأس القول (۱) که بالفعل بحصن کیف اشتهار دارد آورد در آنجا توطن و تاهل اختیار کرده آب و هوای آن دیار موافق مزاج او افتاده موافقت و موافقت با اهالی آنجا نموده صغیر و کبیر غنی و فقیر آن دیار کردن باطاعت و اتقیاد او نهادند و او را بحکومت خود قبول نموده، شروع در تعمیر قلعه آنجا کردند * قضا را در آن حین سلطان ماردین را تخیل تمام و تزلزل مالا کلام باینیه قصر دولت راه یافته بود * و از عمارت قلعه حصن کیف بغایت متوهم شد آسی بطلب بانی قلعه فرستاد و او از آمدن ابا کرده قدم در وادی مخالفت نهاد * بنابراین حاکم ماردین لشکر خود را جمع نموده، باراده تسخیر قلعه حصن کیف

(۱) الظاهر أنه رأس القول بالفین المعجمة سمیت به قلعة حصن کیف

متوجه راس القول شد • وبانی قلعه در مقام محاربه و مجادله
 در آمده ثابت قدم و راسخ دم یای شجاعت در میدان جلادت
 نهاده . حاکم ماردین بن نیل مقصود معاودت کرد • و از آن روز باز
 ماهچه رایت دولت آل ایوب بتجدید پرتو تسخیر بر اطراف
 و نواحی حصنکیفا انداخت • و باندک فرصتی آنحدود را مفتوح
 و مسخر ساخت • و املاء آنجارا حسنکیف در بعضی احکام سلاطین
 و نسخ متقدمین بسین هم نوشته اند و درین باب از ثقات روایت
 است که در حین حکومت خود بانی قلعه حسن نام شخصی را از
 اعیان اعراب گرفته در قلعه محبوس نمود • و چون حبس حسن
 امتداد یافت و مقصودی که حاکم قلعه را از او بود بحصول نیوست
 کار بد انجام رسید که حسن را در معرض تلف در آورد • حسن
 شخصی را نزد حاکم قلعه فرستاد و پیغام داد که الحال کار و بار من
 از دست رفته و دل بر هلاک نهاده ام . از ملك التماس دارم که يك
 لحظه عنایت کرده مرا از قید حبس بیرون آورده آن مادیان نامی
 که همراه من بود بمن دهد که ساعتی در میان قلعه سوار گشته
 در نظر ملك بجلوه در آورم تا طرز سواری و اسلوب بهادری بنده
 و حرکات و سکنات چستی و چالاکی مادیان بر ملك واضح و لایح
 گردد . بعد از آن بهر چه اشاره عالی صادر شود راضیم • ملك
 التماس حسن را بحسن رضا مبذول داشته فرمود که مادیان او را

حاضر گردانیده * حسن را تکلیف سواروی کردند حسن نیز زمین
 خدمت بوسیده بر مادیان کوه پیکر خود سوار شد که مانند
 برق بر روی هوای آرام بود * و بسان آب بخوش خرامی بساط
 خاک می پیمود * ﴿نظم﴾

تکاوری که ندارد زمین خبر ز شمس *

که از برش یکی پای رفت با بچهار *

بسان قطره اشکی که از مژه بچکد *

آندر کندبتهکی تار موی در شب تار *

بخوش خرامی بر آب بگذرد چو حباب *

بکرم تابی ز آتش بیرون جهد چو شرار *

سوی نشیب شتابان چو قطره در نوروز *

سوی بلندی تازان چو ابر در اذار *

رمنده همچو مراد ورسنده چون روزی *

جهنده همچو نسیم وخورنده آتش وار *

هزار دایره بر نقطه پدید آرد *

مگر قوایمش از آهن است چون پرکار *

و چون لحظه حسن اسب خود را بهر طرف جولان داد

و چستی و چالاکی خود را بر ملک ظاهر ساخت یکبار اسب را

مهمیز زده نهیب داد از شرفه قلعه که زیاده از صد و پنجاه گز

معماری مرتفع است خود را در میانه آب شط انداخت که از کنار
 که قلعه روانست و شکم اسب پاره گشته حسن خود را بشناوری
 از آن بحر زخار و لجه خونخوار بساحل نجات رسانید * و چون از
 نظر ملك غایب شد فریاد حسن کیف از مردمان برآمد * گویند
 ازین قضیه عجیب نام آن قلعه بحسنکیف اشتهار یافت (ع)
 باشد سخن غریب اگر راست بود *

و بروایتی بانی قلعه کیف بن طالون نام داشته از آن جهت بحسن
 کیف مشهور گشته العلم عندالله * و عمده عشایر و قبایل حصنکیفا
 سیزده قبیله است (۱) آشتی (۲) محلی (۳) مهرانی (۴) یجنوی
 (۵) شقاقی (۶) استورکی (۷) کوردلی کبیر (۸) کوردلی صغیر
 (۹) رشان (۱۰) کیشکی (۱۱) جلکی (۱۲) خندقی (۱۳) سوهانی
 و بیدیان * و نواحی معتبره حصنکیفا قصبه اسعد و ناحیه
 بشیری و ناحیه طور و ناحیه دگر ارزنت که بتصرف حکام
 جزواست و دوازده هزار نفر کفره خراج گذار دارد از آنروز که
 بانی قلعه با حاکم ماردین طریق مخالفت سپرد تا هنگامی که جیب
 حیالش بچنگ اجل چاک شد. بحکومت قلعه و اطراف و نواحی
 آن و سرداری عشایر و قبایل قیام و اقدام نموده * بعد از فوت او آنچه
 در السنه و افواه مشهور است ﴿ ملك سلیمان ﴾

نام شخصی از اولاد او بر سر بحکومت جلوس فرموده مدتها

بِحکومت حسنکیفا قیام نموده تا او خرد دولت چنکیزیه
 که سنه ست و ثمانین و سبعهایه است آن ولایت در تحت تصرف
 او می بود * بعد از آنکه سلیمان باجل موعود بعالم آخرت رحلت
 نمود پسرش * ﴿ ملک محمد ﴾

قایم مقام پدر گشت و او در وادی مملکت داری و سرداری
 خیل و حشم و رعایت رعیت و تربیت خدیم بی نظیر حکام عظام
 بوده . همواره با سلاطین و خواقین ایران طریق مدارا و مواسا
 مسلوک میداشت تا آن وقت که عالم فانی را بدرود کرد *
 ﴿ ملک عادل بن ملک محمد ﴾

بموجب وصیت پدر بدارایی حسنکیف مبادرت نموده بحسن
 عدالت و رای موافقت آن ولایت را معمور و آبادان گردانید
 و مرتبه جاه و جلال از آبا و اجداد خود گذرانیده تا در شهرور سنه
 احدی و ثمانین و سبعهایه بجوار رحمت حق پیوست *
 ﴿ ملک اشرف بن ملک عادل ﴾

بعد از فوت پدر قایم مقام او شد و او معاصر با امیر تیمور
 کورکان بود . چنانچه صاحب ظفر نامه مولانا شرف الدین علی یزدی
 آورده که در تاریخ سنه ست و تسعین و سبعهایه صاحبقران زمان
 امیر تیمور کورکان بعد از فتح بغداد و تسخیر قلعه تکریت
 متوجه ماردین شد * چون پیله روه حارسید والی حسنکیف در آن

بلده بعز بساط بوسی فایز کشت و بچین عجز وانکسار زمین
 عبودیت فرسوده وظایف نیکو بندگی بتقدیم رسانید و میامن
 مراحم بیدریغ خسروانه شامل حال او گشته بولایت خود
 عودت نمود بعد از آن مدتها در حیات بود آخر باجل
 موعود بعالم آخرت نهضت فرمود *

﴿ ملك خلیل بن ملك اشرف الملقب بملك كامل ﴾

چون پدرش فوت کرد باستصواب عشایر و قبایل بدارایی
 حسنکیف قیام نمود * در تاریخ سنه ۴۰۴ و ۴۰۵ و ۴۰۶ که
 میرزا شاهرخ بن امیر تیمور گورکان بدفع و دفع اولاد قرا یوسف
 ترکان بحدود وان و وسطان آمده ملك خلیل استقبال موکب
 شاهرخی نموده بشرف عتبه بوسی استسعاد یافت و در حینی که
 میرزا شاهرخ حکام و امرای کردستان مثل امیر شمس الدین
 بدایسی و ملك محمد حاکم حکاری و پسر سلطان سلیمان خیزانی را از
 حدود الشکر در خصت انصراف ارزانی داشت او نیز با حکام
 مزبوره مرخص شده بولایت خود معاودت نمود و بقیه حیات
 بفرانت و کامرانی در آن دیار اوقات گذرانید سپاهی و رعیت را از
 انعام و احسان خوش حال و مرفه البال ساخت * و در شهر سنده اثنی
 وستین و ثمانمائه بریاض رضوان خرامید * ﴿ ملك خلف ﴾

المشهور بچاف سرخ در اصطلاح اگراد یعنی خلف چشم

سرخ * و او پسر ملك سليمان برادر ملك خلیل است بعد از فوت
 عم بحکومت و دارایی حصن کیمیا و سرداری عشایر و اقوام قیام
 و اقدام نمود و بواسطه منازعه و مجادله که با طایفه بختی او را واقع
 شد و در آن محاربات داد مردانگی داده جنکهای رستمانه نموده
 بین الناس بابو سیفین مشهور گشت * و در تاریخ که حسن بیک
 بایندوری آق قوینلو اراده تسخیر ولایت کردستان نمود جماعتی
 از ترکمانان بفتح حصن کیمیا مامور گردانیده چون بر سر قلعه
 آمده هر چند مبالغه در محاصره کردند و زور بسیار آوردند تسخیر
 میسر نشد و شخصی از بنی عمان ملك خلف بامید نوید حکومت
 آنجا بتحریر ترکمانان فریب خورده قصد قتل عمش کرد * اتفاقاً
 روزی او را در حمام تنها یافته بتخیلات نفسانی و تسویلات شیطانی
 عصابه عصیان بر پیشانی بیجیانی بسته قطع صلاه رحم کرده بتیغ
 بیدریغ رشته حیات آن خلف دودمان ملوک را قطع کرد *
 و بالکلیه حکومت آن خاندان از تصرف وارثان او بیرون رفته
 بدست طایفه ترکمان درآمد * و شخص قاتل بجز ندامت و پشیمانی
 چیزی حاصل نکرد * ﴿ نظم ﴾

نخم وفا و مهر درین کینه گشت زار *

آنکه شود عیان که رسید موسم درو *

شکل هلال در سر مه میدهد نشان * از افسر سیامک و فر کلاه زو *

﴿ ملك خليل بن ملك سليمان ﴾

دو فقرات ترا که در بلده همانختنی می بود چون هرج و مرج در سلسله ترا که آق قوینلو واقع شد بامداد و معاونت میر شاه محمد شیروی که از قدیم الایام منصب وزارت ملکان حسنکیفا باصرای شیروی متعلق بوده از بلده حما آمده * طوایف حسنکیف بر سر او مجتمع گشتند و با اتفاق بر سر اسعد رفته بضرب شمشیر آن قصبه را از طایفه آق قوینلو مستخلص گردانیدند و از آنجا متوجه قلعه حسنکیف شده آنجا را نیز با حسن وجه از طایفه ترکمان گرفته متصرف شدند * و بعد از آن ملک خلیل در حکومت استقلال تمام بهم رسانید * و فی الواقع کسی از حکام گردستان در آن عصر بمظمت و حشمت او نبوده و او ضاع و اطوار پادشاهانه داشته خواهر اعیانی شاه اسمعیل صفوی را در وقتی که از تعدی سلطان یعقوب جلای وطن کرده بعزم زیارت بیت الله الحرام بدیار بکر آمده . چون بحوالی حسنکیف رسید بعقد نکاح خود در آورد * و در روز سور جمعیت ملوکانه و جشن پادشاهانه ترتیب داده امرا و حکام و خواص و عوام گردستان در آن معرکه حاضر گشتند و بساط عشرت کسترده * ساقیان ماه رخسار و شیرین گفتار بادهای تلخ خوشکوار در دادند . و مثنیان خوش آواز نغمه پرداز و مطربان شیرین لهجه بر بطن نواز زبان بهجت باین سرود

برکشادند * ﴿ نظم ﴾

آسمان ساخت در آفاق یکی سور چه سور *

که از آن سور شد اطراف ممالک معمور *

اجتماعیست منور قری را با شمس *

اتصالیست مقرب ملکی را با حور *

مهد باقیس زمان داشته است ارزانی *

بسر پرده جم دولت تشریف حضور *

و چون ارکان دولت و بنیان حشمت آق قوینا و روی در اختلال

آورد و آفتاب دولت شاه اسمعیل صفوی از مشرق بدایت سر

زد امرا و حکام کردستان بهزم آستان بوسی او متوجه تبریز گشتند

و بمجرد رسیدن سر بد آنجا شاه اسمعیل ملک خلیل را با سایر امرا

در قید و بند کشیده بزین خان شاملو سپرد * و تکلیف اهل و عیال

خود آوردن به تبریز بملک خلیل نمود ملک خلیل حسب فرمان

خواهر شاه اسمعیل را که از ویك پسر و سه دختر داشت به تبریز

آورد و مدت سه سال در قید شاه اسمعیل مانده بالکلیه ولایت

حسنکیف بتصرف قزلباش درآمد * و در هنگام فترات چالدران

ملک خلیل فرصت غنیمت دانسته باتفاق باشی بیوک با یکی ^(۱)

مستحفظان خود را بقتل رسانید و از آنجا فرار کرده بر سبیل

(۱) وفی نسخه آخری خطیه ، باشی بیوک بیوک

استعجال متوجه دیار بکر شد * چون بحوالی وان رسید طایفه
مجودی سر راه برو گرفته قصد گرفتن او نموده. ملک خلیل محاربت
مردانه نموده جان از آن ورطه مهلکه که سلامت بیرون برد * و از راه
دره بتلیس متوجه حسنکیف شد * اما باشی بیوک در آن معرکه
اسیر پنجه تقدیر گشت * و در آن اثنا طایفه شیروی و ذرقی باتفاق
قبایل و عشایر حسنکیف ملک سلیمان پسر ملک خلیل را بحکومت
آنجا نصب کرده بودند. بر خلاف عشیرت رشان که ایشان زمام
حکومت آن دیار را در قبضه اقتدار یکی از بنی اعمام ملک خلیل
مهاده بودند * و در خلال این احوال طایفه بختی نیز بواسطه تسخیر
اسعد اشکر بد آنجا کشیده اراده نمودند که از طایفه قزلباش
مستخلص سازند که بیکبار خبر آمدن ملک (خلیل) مسموع
اهالی آن دیار شد * فرزندان بخدمت اطاعت نزد پدر آمده بختیان
توک محاصره قلعه اسعد کردند و ملک خلیل بعد از چند روز قلعه
اسعد را از قزلباش مستخلص گردانیده بید تصرف در آورد
و چون قزلباش در وقت گرفتن قلعه حسنکیف را بامداد و معاونت
عشیرت بجنوی گرفته بود حفظ و حراست قلعه مزبور را در
عهد اتمام ایشان نموده بودند * و عشیرت مزبوره مرتبه مرتبه
فریفته قزلباش شده در وقت خبر آمدن ملک خلیل بجهت ذخیره
قلعه بناحیه طور من اعمال ولایت بختی رفتند که آزوقه فراوان

آورده قلعه را بعبث از دست ندهند * ملك خلیل برین قضیه
 واقف گشته مردم عشایر و قبایل خود را جمع نموده بر سر آن
 طایفه ایلغار برد و ایشان بخدم اطاعت پیش آمده وعده تسلیم قلعه
 نمودند * ملك خلیل از سر خون ایشان در گذشته با حسین بیك
 بجنوی مصالحه نمود و بواسطه خون پدر و برادرانش که بشرح
 بعد ازین در مجلس مذکور میشود بالی نام قریه را بطریق ملکیت
 ارزانی داشت و بعد از آن آنجماعت قلعه را تسلیم ملك خلیل کردند
 از ثقات روت از احوال طایفه بجنوی چنان روایت کرده اند که
 بجن و بخت دو برادر بوده اند از اولاد حاکم جزیره عمریه
 بواسطه حکومت آنجا منازعه در میان برادران افتاده حکومت
 جزیره بخت نام برادر قرار گرفت و بجن بجانب حسناکف
 افتاد و ملکان حکومت آنجا را از طایفه بجنوی گرفته اند
 و روایت دیگر آنست که طوایف اگر اجداد بجن و بخت
 است العلم عند الله * اتفاقاً در حینی که امیر شرف بن امیر بدر حاکم
 جزیره بود از طایفه بجنوی بنا بر عداوت قدیمه نسبت با امیر شرف
 بعضی اوضاع نامالیم بظهور آمده * امیر شرف در مقام انتقام در
 آمده امیر محمد بجنوی را از ملك خلیل طلب نمود تا او را کوشمال
 بسزا دهد ملك خلیل محمد را با پانزده نفر از اولاد و اتباعش
 بواسطه خاطر امیر شرف بقتل آورده حسین بك نام پسرش از آن

معركه فرار كرد و اموال و ارزاق و بقيهٔ عشایر و قبایل او بیاد نهب و غارت رفت. الحال زبان زدهٔ مردم اینست که موافقت حسین بك در غیبت ملك خلیل با طایفهٔ قزلباش بنا برین جهت بوده . و ملك خلیل قریهٔ بالی را بحسین بيك دادن و با او مصالحه کردن باعث این قضیه است * القصه ملك خلیل بعد از آنکه طایفهٔ بجنوی قلعهٔ حسنکیف را تسلیم او کردند مدتی بر سر پر حکومت و کامرانی و فرمان رسانی قرار گرفت تا عاقبت از هاتف غیبی ندای (ارجعی الی ربك راضیه مرضیه) بگوش هوش استماع فرموده بعالم جاودانی انتقال نمود * و ازو چهار پسر یادگار ماند (۱) ملك سلیمان (۲) ملك علی (۳) ملك محمد (۴) ملك حسین *

﴿ ملك حسین بن ملك خلیل ﴾

چون ملك حسین جوانی بود بعلو همت موصوف و بسمو العام و احسان معروف چنانچه جملهٔ عشایر و قبایل حسنکیف شیفتهٔ جمال با کمال و فریفته کمال با جمال او گشته . هنوز مرهوق نشده بود که او را در میانهٔ خود بحکومت نصب کردند *

﴿ نظم ﴾

آترا که نشان ضرب عشق است * از چهرهٔ او چون نور پیدا است
 اما چون بجای پدر بر مسند حکومت نشست ملك محمد
 و ملك علی نام برادرانش را محبوس گردانید . و ملك سلیمان برادر

دیگرش از ناحیهٔ ارزون فرار کرده . بخدمت خسرو پشای
 میرمیران (آمد) رفته طالب حکومت پدر شد * خسرو پاشا نیز
 بواسطهٔ رفع نزاع برادران کسی بطلب ملك حسين فرستاده
 برادرانش را که محبوس بودند نیز در دیوان (آمد) حاضر
 گردانیده * بعد از آنکه ملك حسين را پشای مزبور بقتل
 آورد تقویض ایالت حصنکیفابه برادر او ملك سليمان کرد *

﴿ ملك سليمان بن ملك خلیل ﴾

بزرگان دین و رونده کان راه یقین باتفاق گفته اند که سزاوار دولت
 و شایستهٔ رفعت آن کسی است که در جمیع احوال (و أحسن كما
 احسن الله اليك) از حسن اشفاق او خورد و بزرگ بهره مند گردند
 و بموجب (و اولوا الارحام بعضهم اولی ببعض) جماعتی که فضیلت
 صله رحم را در جمیع امور منظور دارند باندك زمانی محسود
 اقران شوند *

﴿ نظم ﴾

دو دوست با هم اگر یکدلند چون مقراض *

برند از همه عالم زیکدیگر نبرند *

غرض از تمهید این مقدمات آنست که چون ملك سليمان
 بموجب نشان قضا جریان سلطان سليمان خان غازی و بحسن
 معاونت خسرو پشای میرمیران والی ولایت دیار بکر حاکم
 حصنکیف شد * و چون بدار الملك خود معاودت نمود برادرانش

ملك محمد و ملك علي با او در مقام مخاصمت و منازعت در آمده
 چند روز که از حکومت او سرور کرد ملك علي تاب مقاومت او
 نیاورده بجانب شرف خان حاکم بتلیس رفت و بالتمام عشایر و قبایل
 بواسطه قتل ملك حسين از ملك سلیمان متنفر و متضجر گشته
 با او موافقت نکرده بلکه طریق مخالفت گرفتند * بنابراین و هم
 وهراس بر ضمیر او مستولی گشته بجانب (آمد) رفت و برضا
 و رغبت از حکومت حسنکیف فراغت کرده مفاتیح قلاع تسلیم
 خسرو پاشا کرد که در عوض آن از ولایت دیگر محلی بطریق
 ایالت بدو عنایت شود * خسرو پاشا حقیقت احوال او را معروض
 پایه سر بر اعلائی سلیمانی گردانیده * از مرحمت پادشاهانه روحا (۱)
 با هفتصد هزار اقچه بطریق ایالت در عوض حسنکیف بملك
 سلیمان ارزانی شد * و سیصد هزار اقچه دیگر بطریق زعامت
 برادرش ملك محمد و دو بیست هزار اقچه بملك علي نام
 برادر دیگرش از ولایت روحا عنایت کردید *
 و مدتی ملك سلیمان در روحا بامر حکومت
 اشتغال نموده * آخر روحش از قفس بدن
 به پرواز آمده . در اعلائی علیین
 آشیان گرفت *

(۱) هی مدینه الرها الشهيرة الآن باورده .

﴿ ملك محمد بن ملك خليل ﴾

بعد از فوت برادرش سنجاغ روحارا از و گرفته سنجاغ
 عربکیر (۱) بطریق امارت از دیوان سلیمانی بدو ارزانی شد
 بعد از آن بتلیس بطریق سنجاغ بدو مرحمت گشته * در آنجا
 نیز قرار نگرفت . آخر از کثرت تردد و تفرد و تغیر و تبدیلات
 عاجز گشته از غوغای سنجاغ تاب درد سر نیاورده . چون
 بابدر بیک حاکم بختی طریق خلت و اتحاد پیدا کرده بود و دختر
 خود را بتیر محمد ولد بدر بیک داده * از قدیم الایام نیز حقوق
 همسایگی و جیرانی در میانه ایشان مساوک بود . بنابراین کنج
 انزوا اختیار کرده در جزیره منزوی شده . بقیه الحیوة در آنجا
 بوده اجابت حق را لبیک گفته بجوار رحمت حق پیوست * و ازو
 یازده پسر ماند (۱) ملك خلف (۲) ملك سلطان حسین (۳) ملك
 اشرف (۴) ملك علی (۵) ملك سلیمان (۶) ملك خليل (۷) ملك
 ظاهر (۸) ملك عادل (۹) ملك محمود (۱۰) ملك حسن (۱۱) ملك
 احمد * اما ملك خلف در ریعیان جوانی و عنفوان زندگانی وفات کرده
 ملك حمزه نام پسرى دارد ملك سلیمان و ملك ظاهر و ملك حسن
 هر سه برادر در عین جوانی فوت کرده بجهان جاودانی رفتند
 و سنجاغ پدر را ملك سلطان حسین طالب گشته * از دیوان سلطان

(۱) بلدة فی ولایة خرطوم بگردستان التترکی .

سلیم خان بدو مفوض شد * باقی برادران ملازمت امرای

کردستان اختیار کرده * در کردستان تردد میکنند *

﴿ ملك سلطان حسين بن ملك محمد ﴾

چون سنجاع پدر بدو تفویض شد چند نوبت در آن منصب

تردد کرده او نیز از آن شغل خطیر فراغت نمود * الحال که تاریخ

هجری در سنه خمس و الف است در کردستان اوقات میگذارند

واندک نفی از زواید اوقاف آبا واجد بدو عاید میگردد . امید که

چون بزرگ زاده است حق سبحانه و تعالی توفیق رفیق

حاله و مال او ساخته بدولت عظمای آبا واجد او رساند *

صحیفه سیم

﴿ در ذکر سایر امرا و حکام کردستان ﴾

و آن مبنی بر سه فرقه است

فرقه اول

مشمول بر نه فصل است

فصل اول

﴿ در ذکر حکام چمشکازک ﴾

و آن مشتمل بر سه شعبه است بر رای جهان آرای و ضمیر

منیر مشکل کشای ماهران علم تواریخ پوشیده نماند که نسب حکام چمشکزک بزعم ایشان بملکیش نام شخصی از اولاد خلفای بنی عباس میرسد. و بروایت بعضی از اکابر آنست که امیر سلیم بن علی بن قاسم که از فروع سلاطین سلاجقه است و در زمان سلطنت الب (؟) ارسلان سلجوقی صاحب ارزن الروم و توابع بود تا در شهر سنه ست و خمسین و خسمایه در میانه او و حکام کرجستان قتال صعب دست داده (با) معارف لشکرش در دست گرجیان گرفتار شد. اما چون خواهرش منکوحه شاه ارمن بود تحف و هدایا بکرجستان فرستاده او را از قید حبس خلاص کرد. و بعد از فوت او حکومت به پسرش ملک محمد قرار گرفت بعد از آنحال ملک محمد ازین دار فنا امارت بجاقدش (۱) انتقال یافت و بعد از فوت جاقدش ملکشاه بن محمد بر سر حکومت نشست و او اراده خروج و دعوی سلطنت کرده. عاقبت در شهر سنه ثمان و تسعین و خسمایه در دست سلیمان بن قلیبج ارسلان سلجوقی گرفتار گشته بقتل رسید. و از آن تاریخ ارزن الروم بتصرف سلاجقه روم درآمد. * یحتمل که حکام چمشکزک از اولاد آن ملکشاه باشند که ملکشاه بکثرت استعمال طایفه اکراد بملکیش تحریف یافته باشد. * و اسامی حکام چمشکزک نیز

(۱) فی النسخین الخطیین بحفیدش بدل جاقدش . فلیحرر .

دلالت بر آن میکند که از نبار و نتایج طایفه اترک باشند، زیرا که
 اسامی ایشان اصلا مناسبت با اسم اعراب و اکراد ندارد
 و روایتست که ملکیش نام شخصی از نبار آن ملکیش بود که
 جمع کثیر بر سر رایت خود جمع نموده سی و دو قلعه و شانزده
 ناحیه که بالفعل در تصرف حکام چمشکزک است تسخیر نمود
 و عشیرت ایشانرا ملکیش خواندند. و آن جماعت مشتمل بر سه
 قسم اند و بکثرت عشایر و قبایل و ازدحام اعوان و انصار در ما بین
 کردستان مشهورند* و تا موازی هزار خانه وار از ایشان خدمت
 سلاطین ایران کرده* جمعی در سلاک ملازمان پادشاهی منخرط
 بودند. و حاکم علیحده در میان ایشان نصب شده است و وسعت
 ولایت ایشان در میانه کردستان بمثابه ایست که خواص و عوام
 بخصوص خواقین گردون احتشام در پروا نجات و احکام اطلاق لفظ
 کردستان بر ولایت ایشان میکنند* هرگاه در میانه اکراد ولایت
 کردستان مذکور سازند مراد از چمشکزک است* و از آن تاریخ
 که ملکیش سی و دو قلعه و شانزده ناحیه که قبل ازین مذکور شد
 بتحت تصرف در آورد* بعد ازو بترتیب اولاد و احفاد ایجاد او
 حکومت قلاع و نواحی چمشکزک نموده اند و از ید تصرف ایشان
 در قرات پادشاهان عالیشان مثل چنکیز خان و امیر تیمور

کورکان و شاهرخ میرزا و قرا یوسف ترکان بیرون نرفته (۱) تا زمانی
 که زمام مهام حکومت آن ولایت در قبضه اقتدار شیخ بن امیر
 بلقان (۱) در آمد * و پادشاهی ایران بحسن بیک بایندوری قرار
 گرفت همگی توجه بر استیصال خانوادہای کردستان کماشت
 بتخصیص بر آنان کہ طریق مصادقت واتحاد با سلسلہ سلاطین
 قرا قوینلو سپرده بودند * از آنجمله در قلع وقع حکام چمشکزک
 کوشیده طایفہ خربنده لورا کہ از عمدہ او بماقات آق قوینلو بود
 بتسخیر ولایت چمشکزک مامور گردانید * و طایفہ مزبور آن
 ولایت را بزور و تعدی از امیر شیخ حسن کہ فی الواقع جوانی
 بودہ بسمت شجاعت موصوف * و بصفت سخاوت معروف
 ظهور کرد * و چون بسر حد رشد و تمیز رسید شب و روز توجه
 خاطر بر دفع و دفع اعدا کماشت * و تسخیر ملکات را پیشنهاد
 ہمت عالی نہمت ساخت و جمعی از دایران و مہوردان دیار بر سر
 رأیت خود مجتمع ساخته توکل بر خالق جزء و کل کردہ بر سر طایفہ
 خربندہ لو آمد و آنجماعت را جبراً و قہراً از ولایت موردی اخراج
 کردہ متصرف کشت * و چون ایام حکومت او بسر آمد پسرش
 سہراب بیک قائم مقام پدر شد * و چند وقت کہ حکومت نمود

(۱) فی النسخین الخطیتین رفته .

(۲) فی بعض النسخ الخطیة (امیر بلان)

روی بعالم بقا نهاده * ولد ارشد او حاجی رستم بيك بر مسند
حکومت پدر نشست * و در زمان او شاه اسمعیل صفوی ظهور
کرده * نور علی خلیفه نام شخصی را از امرای قزلباشیه بتسخیر
ولایت چمشکزک فرستادند . و حاجی رستم بيك بقدم اطاعت
و اتقیاد پیش آمده بلا منازعه و مجادله قلاع و نواحی تسلیم نور علی
خلیفه نمود . و خود متوجه درگاه شاه اسمعیل شده * چون بعز عتبه
بوسی فایز کشت و بانعامات پادشاهانه مفتخر و سرافراز گشته
الکائی از توابع عراق در عوض چمشکزک بدو ارزانی شد . و نور
علی خلیفه ضریق ظلم و عدوان پیش گرفته * جمع کثیر از عشایر
و امیر زادهای ملکیشی را بقتل آورد * بنابراین بزرگ و کوچک آن
طایفه آهنگ مخالفت نموده آوازه سرکشی بدایره چرخ چنبری
رسانیدند . و سلاح جنگ برتن خود راست کرده . مسرعی بتالمب
حاجی رستم بيك بجانب عراق و اصفهان ارسال داشتند * اتفاقاً
در آن اثنا شاه اسمعیل بعزم رزم سلطان سلیم خان باشکر عراق
و فارس و آذربایجان متوجه چالدران شد * حاجی رستم بيك در آن
سفر در رکاب شاهی موجود بعد از شکست و انهزام شاه اسمعیل
سلطان سلیم خان عنان (۱) عزیمت بعزم تسخیر تبریز معطوف
داشت و حاجی رستم (در یام) نام محلی من اعمال مرند بعز رکاب

(۱) وفي نسخة خطية عنان بکران بدل عزیمت .

بوسی سلطان مشرف کشته در همان روز با پسر زاده اش و چهل
 نفر از آقایان و متعینان ملکیشی حسب فرمان قضا جریان
 سلطانی بیاسا رسیدند و در افواه و السنه مشهور است که سبب
 قتل او اینست که در تاریخ سنه ثمان و سبعین و ثمانمیه که سلطان
 محمد خان والی روم متوجه تسخیر قلعه کجک شد * و حسن بیک
 بایندوری با او مصاف داده هزیمت کرد و حاکم قلعه کجک اراده
 تسلیم قلعه بکاشتگان سلطان محمد خان نموده * حاجی رستم بیک
 مانع شد * و بعد از آن بمدتی قلعه کجک را بتصرف کاشتگان شاه
 اسمعیل صفوی داد و فرخشاد بیک بایندوری این احوال را معروض
 پایه بریر خلافت مصر سلطانی گردانید که حاجی رستم بیک
 در تسلیم قلعه کجک بجد بزرگوار شما تهاون ورزید و الحال بلا
 مضایقه و مناقشه بتصرف کاشتگان شاه اسمعیل باز گذاشت این
 احوال در خاطر پادشاه صریح انتقام مانده * چون حاجی رستم
 بیک بنظرش در آمد جزای اعمال ناصواب او را در آنگار او نهاد
 آری (ع) با پادشاه هر آنکه کند بد آشد جزا * چون خبر قتل
 حاجی رستم بیک در عراق مسموع پسر او پیر حسین بیک (۱)
 شد از عراق برخاسته باراده و لازمت سلاطین چرا کسه متوجه
 مصر گردیده در اثنای راه بمای بیک حاکم ملاطیه که از نیابت

(۱) وفي النسختين الخطيتين ، پیر حسین بیک ، بدل پیر حسین .